بسم الله الرحمن الرحیم

جایگاه نمازدر سیره معصومان

منبع: طهارت روح (عبادت و نماز در آثار شهيد مطهري)

نویسنده: حسين واعظي نژاد

تهیه کننده: مرکز تخصصی نماز

کلید واژه: نماز,نماز و سیره معصومان,عبادت پیامبر,عبادت ائمه,جایگاه نماز,اهمیت نماز

جلوه هایی از عبادت معصومین

## عبادت رسول خدا

پس از ازدواج با خديجه دوره ي تحنف و دوره ي عبادتش شروع مي شود. آن حالت تنهايي يعني آن فاصله روحي اي که او با قوم خودش پيدا کرده است، روز به روز زيادتر مي شود. ديگر اين مکه و اجتماع مکه، گوئي روحش را مي خورد. حرکت مي کند تنها در کوههاي اطراف مکه راه مي رود، تفکر و تدبر مي کند. خدا مي داند که چه عالمي دارد، ما که نمي توانيم بفهميم. در همين وقت است که غير از آن کودک يعني علي عليه السلام کس ديگر، همراه و مصاحب او نيست.

ماه رمضان که مي شود در يکي از همين کوههاي اطراف مکه - که در شمال شرقي اين شهر است و از سلسله کوههاي مکه مجزا و مخروطي شکل است - به نام کوه «حرا» که بعد از آن دوره اسمش را گذاشتند جبل النور ( کوه نور) خلوت مي گزيند. شايد خيلي از شما که به حج مشرف شده ايد اين توفيق را پيدا کرده‏ايد که به کوه حرا و غار حرا برويد. و من دوبار اين توفيق نصيبم شده است و جزء آرزوهايم اين است که مکرر در مکرر اين توفيق نصيبم شود. براي يک آدم متوسط حداقل يک ساعت طول مي کشد که از پائين دامنه اين کوه برسد به قله ي آن، و حدود سه ربع هم طول مي کشد تا پائين بيايد.

ماه رمضان که مي شود اصلا به کلي مکه را رها مي کند و حتي از خديجه هم دوري مي گزيند. يک توشه ي خيلي مختصر، آبي، ناني با خودش برمي دارد و مي رود به کوه حرا و ظاهرا خديجه هر چند روز يک مرتبه کسي را مي فرستاد تا مقداري آب و نان برايش ببرد. تمام اين ماه را به تنهايي در خلوت مي گذراند. البته گاهي فقط علي عليه السلام در آنجا حضور داشته و شايد هميشه علي عليه السلام بوده، اين را من الآن نمي دانم. قدر مسلم اين است که گاهي علي عليه السلام بوده است، چون مي فرمايد:

«وَ لَقَدْ جَاوَرْتُ رَسوُلَ اللّه صلي الله عليه و آله و سلم بِحَراءَ حِينَ نُزُولِ الْوَحْيِ».

«آن ساعتي که وحي نزول پيدا کرد من آنجا بودم».

از آن کوه پائين نمي آمد و در آنجا خداي خودش را عبادت مي کرد. اين که چگونه تفکر مي کرد، چگونه به خداي خودش عشق مي ورزيد و چه عوالمي را در آنجا طي مي کرد، براي ما قابل تصور نيست.[1] .

پس از بعثت نيز، پاره اي از شب، گاهي نصف، گاهي ثلث و گاهي دو ثلث شب را به عبادت مي پرداخت. با اين که تمام روزش خصوصا در اوقات توقف در مدينه در تلاش بود، از وقت عبادتش نمي کاست. او آرامش کامل خويش را در عبادت و راز و نياز با حق مي يافت. عبادتش به منظور طمع بهشت و يا ترس از جهنم نبود؛ عاشقانه و سپاسگزارانه بود. روزي يکي از همسرانش گفت: تو ديگر چرا آنهمه عبادت مي کني؟ تو که آمرزيده اي! جواب داد: آيا بنده ي سپاسگزار نباشم؟

بسيار روزه مي گرفت. علاوه بر ماه رمضان و قسمتي از شعبان، يک روز در ميان روزه مي گرفت. دهه ي آخر ماه رمضان بسترش بکلي جمع مي شد و در مسجد معتکف مي گشت و يکسره به عبادت مي پرداخت، ولي به ديگران مي گفت: کافي است در هر ماه سه روز روزه بگيريد. مي گفت: به اندازه ي طاقت عبادت کنيد؛ بيش از ظرفيت خود بر خود تحميل نکنيد که اثر معکوس دارد. با رهبانيت و انزوا و گوشه گيري و ترک اهل و عيال مخالف بود. بعضي از اصحاب که چنين تصميمي گرفته بودند مورد انکار و ملامت قرار گرفتند. مي فرمود: بدن شما، زن و فرزند شما و ياران شما همه حقوقي بر شما دارند و مي بايد آنها را رعايت کنيد.

در حال انفراد، عبادت را طول مي داد؛ گاهي در حال تهجد ساعتها سرگرم بود؛

اما در جماعت به اختصار مي کوشيد، رعايت حال اضعف مأمومين را لازم مي شمرد و به آن توصيه مي کرد.[2] .

[1] سيري در سيره نبوي، ص 275.

[2] مقدمه اي بر جهان بيني، ص 275.

## عبادت حضرت علي

«عدي بن حاتم» نزد معاويه آمد در حاليکه سالها از شهادت مولا گذشته بود. معاويه مي دانست که عدي يکي از ياران قديمي مولاست. خواست کاري بکند که اين دوست قديمي بلکه يک کلمه عليه حضرت سخن بگويد. گفت: « عدي! اين الطرفات؟» پسرانت چه شدند؟ (عدي سه پسر داشت [طريف، طرفه و طارف] که در سنين جواني در رکاب حضرت در جنگ صفين کشته شده بودند. مي خواست عدي را ناراحت بکند بلکه او از مولا اظهار نارضايتي بکند.) عدي گفت در رکاب مولايشان علي با تو که در زير پرچم کفر بودي جنگيدند و کشته شدند. گفت: عدي! علي درباره ي تو انصاف نداد. گفت: چطور؟ گفت پسران خودش را نگهداشت و پسران تو را به کشتن داد. عدي گفت: معاويه! من درباره ي علي انصاف ندادم، نمي بايست علي امروز در زير خروارها خاک باشد و من زنده باشم. اي کاش من مرده بودم و علي زنده مي ماند. معاويه ديد تيرش کارگر نيست.

گفت: عدي! الآن ديگر کار از اين حرفها گذشته است. دلم مي خواهد چون تو زياد با علي بودي يکقدري کارهايش را برايم توصيف بکني که چه مي کرد. گفت: معاويه! مرا معذور بدار. گفت نه حتما بايد بگوئي. شروع کرد به صحبت کردن درباره ي علي. گفت: معاويه! من مي خواهم منظره اي را که با چشم خودم ديدم برايت بگويم. در يکي از شبها علي را در محراب عبادت ديدم. ديدم مستغرق خداي خودش است و محاسنش را به دست مبارک گرفته مي گويد: آه آه از اين دنيا و آتشهاي آن. مي گفت: «يَا دُنْيا غُرّي غَيْري».

آن چنان عدي علي را وصف کرد که دل سنگ معاويه تحت تأثير قرار گرفت به طوري که با آستينش اشکهاي صورتش را پاک مي کرد. آن وقت گفت دنيا عقيم است که مانند علي بزايد.

وَ مَناقِبُ شَهِدَ الْعَدُوُّ بِفَضْلِها

وَ الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ اْلاَعْداءُ

علي مردي است که دشمنانش درباره فضل و فضيلت او گواهي مي دادند.[1] .

[1] اسلام و مقتضيات زمان، ص 298.

## عبادت امام حسين

در عصر تاسوعا لشکر عمرسعد طبق دستور عبيدالله زياد حمله کردند. همين شبانه مي خواهند با حسين عليه السلام بجنگند. حسين به وسيله برادرش ابوالفضل العباس از اين ها مي خواهد که يک شب را مهلت بدهند. مي گويد برادرجان به اين ها بگو همين امشب را به ما مهلت بدهند، من فردا مي جنگم. من اهل تسليم نيستم، مي جنگم اما يک امشب را به ما مهلت بدهند؛ بعد براي اين که گمان نکنند که حسين مي خواهد دفع الوقت بکند، اين جمله را گفت: برادر! خدا خودش مي داند که من مناجات با او را دوست دارم. من مي خواهم امشب را به عنوان شب آخر عمرم با خداي خودم مناجات بکنم و شب توبه و استغفار خودم قرار بدهم. آن شب عاشورا اگر بدانيد چه شبي بود، معراج بود، يک دنيا شادي و بهجت و مسرت حکمفرما بود. در آنشب خودشان را پاکيزه مي کردند، حتي موهاي بدنشان را ستردند، خيمه اي بود به نام خيمه تنظيف، يک کسي داخل خيمه بود، دو نفر ديگر بيرون خيمه نوبت گرفته بودند. يکي از آنها ظاهرا «برير» است، با ديگري شوخي مي کرد، مزاح مي کرد، ديگري به او گفت امشب که شب مزاح نيست، گفت اساسا من اهل مزاح نيستم ولي امشب، شب مزاح است.

وقتي که ديگران آمدند اين ها را ديدند اين توابين را، اين مستغفرين را مي دانيد درباره شان چه گفتند؟ وقتي آمدند از کنار خيمه هاي حسين بگذرند، گفتند: (دشمن اين حرف را مي گويد) «لهم النحل ما بين رافع و ساجد»، مثل اين که از کندوي زنبورعسل گذشته باشد، صداي زمزمه زنبور چگونه بلند است؟ صداي زمزمه اصحاب حسين و اصحابش به ذکر و دعا و نماز و استغفار اينگونه بلند بود.

حسين عليه السلام مي گويد من امشب را مي خواهم شب توبه خودم قرار بدهم، شب استغفار خودم قرار بدهم، شب معراج خودش مي خواهد قرار بدهد. آنوقت آيا ما نيازي به توبه نداريم؟ آنها نياز دارند و ما نيازي به توبه نداريم؟ بله، آنشب را حسين بن علي با اين وضع بسر برد. با حال عبادت بسر برد، به کارهاي خود و اهل بيتش رسيدگي کرد و در آن شب بود که آن خطابه غرا را براي اصحاب خودش قرائت کرد.[1] .

[1] گفتارهاي معنوي، ص 125.

## عبادت امام سجاد

«طاووس يماني» مي گويد:

حضرت علي بن الحسين عليه السلام را ديدم که از وقت عشاء تا سحر به دور خانه ي خدا طواف مي کرد و به عبادت مشغول بود. چون خلوت شد و کسي را نديد به آسمان نگريست و گفت: خدايا ستارگان در افق ناپديد شدند و چشمان مردم به خواب رفت و درهاي تو بر روي درخواست کنندگان گشوده است...

طاووس جمله هاي زيادي در اين زمينه از مناجاتهاي خاضعانه و عابدانه ي آن حضرت نقل مي کند و مي گويد: امام چند بار در خلال مناجات خويش گريست. مي گويد:

سپس به خاک افتاد و بر زمين سجده کرد؛ من نزديک رفتم و سرش را بر زانو نهاده و گريستم؛ اشکهاي من سرازير شد و قطرات آن بر چهره اش چکيد؛ برخاست و نشست و گفت: کيست که مرا از ياد پروردگارم مشغول ساخت؟ عرض کردم: من طاووس هستم اي پسر پيامبر. اين زاري و بي تابي چيست؟ ما مي بايد چنين کنيم که گنهکار و جفاپيشه‏ايم.

پدر تو حسين بن علي و مادر تو فاطمه ي زهرا و جد تو رسول خداست - يعني شما چرا با اين نسب شريف و پيوند عالي در وحشت و هراس هستيد؟- به من نگريست و فرمود:

«هَيْهاتَ هَيْهاتَ يا طاوُوسُ دَعْ عَنّي حَديثَ اَبيِ وَ اُمّي وَ جَدّي، خَلَقَ اللَّه الجَنَّةَ لِمَنْ اَطاعَهُ وَ اَحسَنَ وَ لَوْ کانَ عَبْداً حَبَشيّاً، وَ خَلَقَ النّارَ لِمَنْ عَصاهُ وَ لَوْ کانَ وَلَداً قُرَشيّاً. أَما سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعالي: فَاِذا نُفِخَ فِي الصُّور فَلا اَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لاَ يَتَسائَلُونَ. وَ اللّهِ لاَ يَنْفَعُکَ غَداً الّا تقْدَمةٌ تُقَدّمُها مِنْ عَمَلٍ صالِحٍ».[1] .

«نه، نه، اي طاووس! سخن نسب را کنار بگذار، خدا بهشت را براي کسي آفريده است که مطيع و نيکوکار باشد هر چند غلامي سياه چهره باشد؛ و آتش را آفريده است براي کسي که نافرماني کند ولو آقازاده اي از قريش باشد. مگر نشنيده اي سخن خداي تعالي را: «وقتي که در صور دميده شود، نسبها منتفي است و از يکديگر پرسش نمي کنند» به خدا قسم فردا تو را سود نمي دهد مگر عمل صالحي که امروز پيش مي فرستي».[2] .

وجود مقدس زين العابدين عليه السلام ‏قهرمان معنويت است.[3] .

اهل بيت پيغمبر همه شان اينچنين اند. واقعا عجيب است. انسان وقتي علي بن الحسين را مي بيند، آن خوفي که از خدا دارد، آن نمازهايي که واقعا نيايش بود و واقعا - به قول الکسيس کارل - پرواز روح به سوي خدا بود (نمازي که او مي خواند اين طور نبود که پيکرش رو به کعبه بايستد و روحش جاي ديگري بازي کند؛ اصلا روح کأنه از اين کالبد مي رفت) آري، انسان وقتي علي بن الحسين را مي بيند با خود مي گويد اين اسلام چيست؟! اين چه روحي است؟!

اينهمه آوازها از شه بود

گرچه از حلقوم عبدالله بود

وقتي انسان علي بن الحسين را مي بيند کأنه پيغمبر را در محراب عبادتش در ثلث آخر شب يا در کوه حرا مي بيند.

يک شب امام مشغول همان نيايش و دعائي که خودش اهل آن دعا بود، بود، يکي از بچه هاي امام، از جايي افتاد و استخوانش شکست که احتياج به شکسته بندي پيدا شد. اهل خانه نيامدند متعرض عبادت امام شوند، رفتند و شکسته بند آوردند و دست کودک را بستند در حالي که او از درد فرياد مي کشيد. بچه راحت شد و قضيه گذشت. هنگام صبح امام ديد دست فرزندش را بسته اند. فرمود: چرا چنين است؟ عرض کردند: جريان اين طور بود. کي؟ ديشب در فلان وقت که شما مشغول عبادت بوديد. معلوم شد که آن چنان امام در حال جذبه بسر مي برده است و آن چنان اين روح به سوي خدا پرواز کرده بود که هيچ يک از آن صداها اصلا به گوش امام نرسيده بود.[4] .

[1] بحارالانوار، چاپ کمپاني، ج 11، ص 25.

[2] عدل الهي، ص 333.

[3] سيري در سيره ائمه اطهار (ع)، ص 110.

[4] سيري در سيره ي ائمه اطهار (ع)، ص 111.

# خاطراتی از عبادت علماء

## شيخ محمدحسين مطهري

ما يک سلسله لذتهاي معنوي داريم که معنويت ما را بالا مي برد. براي کسي که اهل تهجد و نماز شب باشد، جزء صادقين و صابرين و مستغفرين بالاسحار باشد، نماز شب لذت و بهجت دارد.

... لهذا کساني که چنين توفيقاتي داشته اند و ما چنين اشخاصي را ديده ايم، به لذتهاي ماديي که ما دل بسته ايم، هيچ اعتنا ندارند. چه مانعي دارد که من ذکر خيري از پدر بزرگوار خودم بکنم:

از وقتي که يادم مي آيد (حداقل از چهل سال پيش) من مي ديدم اين مرد بزرگ و شريف هيچ وقت نمي گذاشت و نمي گذارد که وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته تأخير بيفتد. شام را سر شب مي خورد و سه ساعت از شب گذشته مي خوابيد و حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده و در شبهاي جمعه از سه ساعت به طلوع صبح مانده بيدار مي شود و حداقل قرآني که تلاوت مي کند يک جزء است و با چه فراغت و آرامشي نماز شب مي خواند. حالا تقريباً صد سال از عمرش مي گذرد و هيچ وقت من نمي بينم که يک خواب ناآرام داشته باشد. و همان لذت معنوي است که اين چنين نگهش داشته. يک شب نيست که پدر و مادرش را دعا نکند.

يک نامادري داشته که به او خيلي ارادتمند است و مي گويد که او خيلي به من محبت کرده است. شبي نيست که او را دعا نکند. يک شب نيست که تمام خويشاوندان و ذيحقان و بستگان دور و نزديکش را ياد نکند. اين ها دل را زنده مي کند.

آدمي اگر بخواهد از چنين لذتي بهره مند شود ناچار از لذتهاي مادي تخفيف مي دهد تا به آن لذت عميق الهي معنوي برسد.[1] .

[1] حق و باطل، ص 170.

## حاج ميرزا علي آقا شيرازي

يادي از استاد خودم عالم جليل القدر مرحوم آقاي حاج ميرزا علي آقا شيرازي اعلي الله مقامه که از بزرگترين مرداني بود که من در عمر خود ديده‏ام و به راستي نمونه اي از زهاد و عباد و اهل يقين و يادگاري از سلف صالح بود که در تاريخ خوانده‏ايم.

از امامت جماعت پرهيز داشت. سالي در ماه مبارک رمضان با اصرار زياد او را وادار کردند که اين يک ماهه در مدرسه صدر اقامه جماعت کنند. جمعيت بي سابقه اي براي اقتدا شرکت مي‏کردند، شنيدم که جماعتهاي اطراف خلوت شده، او هم ديگر ادامه نداد[1] .

هر شب اين مرد اقلا از دو ساعت بطلوع صبح بيدار بود و من معني شب زنده داري را آنجا فهميدم معني اين که (شب مردان خدا روز جهان افروز است) را آنجا فهميدم، معني عبادت را آنجا فهميدم، معني خداشناسي را آنجا فهميدم، معني استغفار را آنجا مي فهميدم، معني حال را و....[2] .

[1] جلوه هاي معلمي استاد، ص 26.

[2] گفتارهاي معنوي، ص 115.